مجید تفرشی، تاریخ‌نگار از ملکه، چالز، جانسون، تراس و... می‌گوید

ارزش‌های سیاسی در جامعه بریتانیا تغییر کرده است

سیدشایان ابوری
خبرنگار گروه سیاست

گفت‌وگو با بعضی آدم‌ها به قدری آمونزده، جذاب و شیرین است که هنگام صحبت با آنان در هر حال و روزی که باشی با زهم چندان متوجه گذر زمان نخواهی شد. مجید تفرشی یکی از آن آدم‌هاست. تاریخ‌نگار و سندپژوهی که از دوران دانشجویی در رفت و آمد بین ایران و انگلستان است و تسلطش بر اسناد تاریخی مرتبط با مسائل معاصر ایران به‌قدری‌ست که فارغ از خلق و خو و بیان شیرینی که وجه تمایز او با دیگر تاریخ‌نگاران محسوب می‌شود، می‌توان تفرشی را در ردیف اثرگذارترین پژوهشگران حال حاضر ایران دانست که ارتباطات مثال‌زدنی و گسترده‌ای هم در فضای مجازی با جامعه ایرانیان داخل و خارج از مرزهای کشور دارد. تفرشی ۵۸ ساله، شاید اولین اثر جدی خود در فضای تاریخ‌نگاری را در سن ۱۹ سالگی و با کتاب «مقدمات مشروطیت» تجربه کرد. حالا حدود چهل سال بعد از چاپ نخستین کتابش، به‌بهانه فوت ملکه ۹۶ ساله و رسیدن چارلز سوم به تخت پادشاهی بریتانیا در سن هفتادوسه‌سالگی، به گفت‌وگویی تقریبا مفصل و البته پرنکته با او نشسته‌ایم. در گفت‌وگویی که با مجید تفرشی داشتیم، از فضای فعلی حاکم بر اروپا بعد از بحران اوکراین گرفته تا اثر مذاکرات وین و ورود انرژی ایران به بازارهای جهانی صحبت کردیم و بعد از آن به پادشاهی چارلز و بریتانیای بعد از الیزابت رسیدیم و از این سند پژوه درباره سابقه نخست‌وزیران بریتانیا در مواقفت با مخالفت با جدی‌ترین مسائل مطرح در فضای سیاسی انگلستان از جمله مسأله برگزیت پرسیدیم و دریابان تفرشی به ما از تغییر و تحولاتی گفت که ارزش‌های سیاسی حاکم بر جامعه بریتانیا را دستخوش تغییراتی بعضا گسترده کرده است. در ادامه متن این گفت‌وگو را می‌خوانید.

اگر موافق باشید آغاز گفت‌وگو با واکاوی ابعاد مسأله‌ای از مسائل حال حاضر اروپا و انگلستان باشد که در حال حاضر ارتباط نسبتا قابل توجهی به فضای فعلی سیاست خارجی ایران خواهد داشت؛ مسأله بحران انرژی در اروپا و همزمانی آن با کند شدن روند مذاکرات وین. ارزیابی شما درباره میزان نیاز اروپا در زمستان پیش‌رو به ورود انرژی ایران به بازارهای جهانی چیست و فکر می‌کنید مقامات اروپایی در این‌باره چه رویکردی خواهند داشت؟

درباره مذاکرات هسته‌ای و ارتباطش با بحران انرژی پیش‌آمده برای اروپا باید به چند نکته توجه کرد. یکی اینکه مثل همه کنش‌ها و تنش‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای دوطرف ماجرا که ایران و غرب باشند، بخش‌هایی از واقعیت را می‌گویند و بخشی را نمی‌گویند، بخش‌هایی از واقعیت را برجسته می‌کنند و بخش‌هایی از واقعیت را پنهان. طبیعی است در این شرایط بیننده و خواننده فهیم باید نظرات دوطرف را ببیند و به یک تجمیع از فکت‌های درست و نادرست طرفین برسد. واقعیت امر آن است که بحران انرژی در اروپا جدی است ولی این جدی بودن به این معنا نیست که این بحران در تمام اروپا یکسان است. در بسیاری از نقاط اروپا بحران اصلی کمبود است و در بسیاری نقاط دیگر علاوه‌بر کمبود، افزایش قیمت هم بر مشکلات اضافه شده. به این معنا که در برخی نقاط، فقط قیمت انرژی بوده که به بحران تبدیل شده است. آلمان اگرچه موفقیت خوبی در مدیریت بحران گاز داشته اما چون هنوز نتوانسته جایگزین ۱۰۰ درصدی برای گاز روسیه پیدا کند بیش از آنکه نگران قیمت باشد، نگران کمبودها در این زمینه است. در بریتانیا برعکس است. الان در بریتانیا تقریبا چیزی به‌نام کمبود گاز نیست، ولی قیمت نسبت به دو سال پیش ۴ برابر شده است. این برای مردم عادی فاجعه است. البته دولت جدید گفته می‌خواهد یک حد کف قیمت برای بازار قرار دهد تا هیچ خانوار معمولی بیشتر از ۲۰۰ پوند در ماه هزینه نکند. این میزان، به فرض اجرا، دو تا سه برابر قیمت سابق است که برای خانواده‌های کم‌درآمد رقم خیلی زیادی محسوب می‌شود. این یک‌وجه ماجراست، وجه دوم این است که بسیاری می‌خواهند این بحران را کم‌رنگ کنند، وجه سوم آن است که تلاش می‌کنند نشان بدهند این مسأله به‌نوعی به ایران مرتبط است. در مسأله انرژی، چه در مورد نفت و چه در مورد مشتقات نفتی و پتروشیمی، گسترش حضور ایران در بازار جهاری روی قیمت، تنوع و حق انتخاب کمپانی‌ها و دولت‌های غربی اثرگذار است. به همین‌جهت دولت‌هایی که با تهران سابقه سیاسی منفی ندارند یا کمتر دارند خیلی مشتاق هستند که ایران وارد بازار شود. شکستن قیمت نفت، ایجاد ثبات در بازار، فراوانی محصولات نفتی و پتروشیمی ایران و ایجاد رقابت میان ایران و روسیه برای خارج کردن بازار انرژی از انحصار مهم‌ترین دلایل اروپا برای ورود ایران به این بازار است.

ورود ایران به بازارها در مسأله نفت و پتروشیمی خیلی سریع‌تر و سهل‌الوصول‌تر است. ولی اشتباه ارزیابی که در ایران صورت می‌گیرد آن است که برخی تصور می‌کنند تهران در این مسیر، لزوما با مسکو همراه است در صورتی که به دلایل مختلف به واسطه تخفیف‌هایی که روسیه در فروش محصولات خود می‌دهد و بنیه اقتصادی قوی‌تری که دارد، در این زمینه رقیب ایران محسوب می‌شود. مهم‌ترین وجهی که کمتر در ایران به آن توجه می‌شود این است که فعلا تحریم‌های علیه روسیه، تحریم‌های اولیه است ولی تحریم‌ها علیه ایران ثانویه است و امکان دارد با شکست مذاکرات، این تحریم‌ها همچنان ادامه یابد. این باعث می‌شود دست روسیه در فروش محصولات خود به دنیا بازتر باشد. اگرچه در این شرایط ایران رقیب روسیه است اما نکته قابل توجه در این میان آن است که اتحاد استراتژیک با روسیه حتی در سطح نظامی ازنظر بسیاری، یک امر ضروری است. اینکه می‌گویند روسیه دشمن ایران است، واقعیت ندارد. ایران نباید و نمی‌تواند در این شرایط تحریم، اقتصادی، سیاسی و نظامی، همراهی روسیه با خود را نادیده بگیرد ولی باید درنظر داشته باشد که روسیه در مسأله انرژی دوست و شریک ایران نیست و نمی‌تواند اینچنین باشد. نکته بعدی درباره گاز است. گاز برخلاف نفت و پتروشیمی محصولی است که در ایران نیاز به سرمایه‌گذاری درازمدت و جدی در زیرساخت‌ها و مکانیسم تولید و توزیع دارد و بازدهی بیشتر و تاثیرگذار این سرمایه‌گذاری جدی هم در یک بازه‌زمانی چندساله محقق خواهد شد.

با فرض اینکه ایران با غرب به تفاهم برسد، برای اینکه بتواند به یک تولیدکننده و صادرکننده گاز مثل قطر و روسیه تبدیل شود نیاز به برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری جدی میان‌مدت و حتی درازمدت دارد و این امر در کوتاه‌مدت شدنی نیست. باید توجه داشت ایران همین الآن هم به زحمت گاز داخلی خود را تامین می‌کند و امکان صادرات جدی چندانی ندارد. یعنی همچون نفت و پتروشیمی ظرفیت مازادی ندارد که بخواهد صادر کند ولی در سایر بسترهای اقتصادی درصورت عادی‌شدن روابط با اروپا و آمریکا، ایران می‌تواند در بازارهای دنیا بازیگری فعال باشد. بازارهایی که لزوما انرژی جزء آن نیست. یعنی حداقل گاز در آن نیست اما متاسفانه در ایران به سایر بسترها کمتر توجه می‌شود و تنها مساله انرژی است که مورد توجه قرار می‌گیرد. در انرژی هم به دلیل مشکلات کنونی در غرب، توجه‌ها بیشتر معطوف به گاز است درصورتی که ورود گسترده ایران به بازار گاز دنیا فعلا در حد رویاست و در کوتاه‌مدت دست‌نیافتنی. وجه دیگر این قضیه درباره توافق احتمالی یا عدم توافق احتمالی با اروپا و آمریکاست. اینکه در آن است که هم در زمان ریاست‌جمهوری باراک اوباما، هم دونالد ترامپ و هم جوبایدن، طرف آمریکایی در ابعاد و به روش‌های مختلف، تعهدات خود نسبت به ایران را نقض کرده است و ایران در مناقشه فعلی صاحب حق است.

در زمان اوباما تا حدزیادی به تعهدات برجامی کامل عمل نشد. به این صورت که با ادامه ارعاب و تهدید کمپانی‌های بین‌المللی یا حداقل چشم‌پوشی از مساله رفع تحریم‌ها و تداوم ارعاب‌ها، بخش عمده‌ای از منافع به دست‌بخش مالی، بانکی و پولی اروپایی حاضر نشدند روابط خود را با ایران عادی کنند و تحریم‌ها ادامه یافت. همچنین لابی‌ها و کارگزاران اطلاعاتی سعودی و صهیونیست هم با گسترش جو ایران‌هراسی و ایران‌ستیزی اجازه اجرایی شدن همه جانبه برجام را ندادند. در زمان ترامپ هم خروج آمریکا از برجام موجب اعمال شدیدترین تحریم‌های تاریخ علیه ایران شد که حتی از زمان ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد هم جدی‌تر بود و سیاست موسوم به فشار حداکثری رقم‌خورد. در مورد بایدن برخلاف وعده‌های مکرر وی که مدعی بود به‌محض به‌قدرت‌رسیدن به برجام برمی‌گردد، این کار انجام نشد و در این رابطه نقض‌عهد کرد. فشارهای صهیونیست‌ها و سعودی‌ها هم ادامه یافت.

در طول مذاکرات یک سال گذشته، ایران بارها از حقوق و مطالبات خود صرف‌نظر کرده و غربی‌ها کوپیمش از مواردی کوتاه آمده‌اند. اشکالی که وجود دارد این است که در جامعه بین‌المللی، اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها اغلب با هم یکی هستند، تفاهم مستمر و هماهنگ دارند ولی در بین جناح‌های مختلف ایران [نه فقط جناح‌های متخاصم داخلی بلکه جناح‌های حاکم اصول‌گرا نیز] هیچ اتفاق نظری وجود ندارد. عدم اتفاق نظر بین دستگاه دیپلماسی ایران با چین و روسیه نیز وجود دارد و مواضع ایران مدام تغییر می‌یابد. شاید این گزاره درست نباشد اما در رسانه‌های جهان این نوع تبلیغ شده که ایران مدام نظرات خود را تغییر می‌دهد و اهل گفت‌وگو نیست و افکار عمومی مردم جهان این نظر مورد ایران فکر می‌کنند. یک مقوله‌ای در جامعه بین‌المللی وجود دارد که تا چندی پیش به آن می‌خندیدند و با تردید به آن نگاه می‌کردند که مبلغین آن، سه ضلع مثلث خبیث ایران‌ستیزی در آمریکا، یعنی نیک هیلی، جان بولتون و مایک پمپئو بودند.

این چهره‌ها که حتی تندروتر از خود ترامپ و جراد کوشنر داماد او محسوب می‌شوند معتقد بودند که ایران به هیچ‌وجه حاضر نیست با ما مذاکرات بی‌پایان و تعلل در رسیدن به یک توافق پایدار، قصد دارد برای رسیدن به بمب هسته‌ای وقت بخرد. این ادامه مذاکرات به‌خصوص فاز آخر، تا حدزیادی این ادعای ایشان را تقویت کرد و جامعه بین‌المللی را برای پذیرش این ادعای مسخره تا حد زیادی متقاعد می‌کند. در آخرین مرحله هم‌اینطور که وزیر خارجه ایران و دیگر مقامات بیان کردند ۲ یا ۳ محور مورد اختلاف بود و مذاکره‌کنندگان ایرانی روی آن بحث داشتند که ایران از این دو مورد کوتاه آمد و در یکی دو مورد هم آنها کوتاه آمدند و به یک نتیجه نزدیک رسیدند.

بعد از ارائه پیشنهاد آمریکایی‌ها به ایران و دریافت پاسخ‌ها و پیشنهادهای تهران، منابع غربی مدعی شدند این ۳ یا ۴ مورد اختلاف که قرار بود حل‌وفصل شود در هفته اخیر ایران به ۲۰ نکته جدید تغییر یافته است. ایران می‌گوید این نکته‌ها و مطالبات جدید نسبت‌داده‌شده از دل همان ۳، ۴ مورد قبلی استخراج شده است. حال آن که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها هم می‌گویند این نکات جدید است. اگر نظر آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها واقعیت داشته باشد طبیعتا این برداشت القا می‌شود که ایران به اصطلاح عوام، دبه کرده است؛ درحالی‌که ایران می‌گوید آن مواردی که فکر کردند از آن چشم‌پوشی کرده‌ایم واقعیت نداشته و ما حق خود را می‌خواهیم. درنتیجه، کار به جایی رسیده که به دلیل کم‌کمی ایران در اطلاع‌رسانی شفاف روایت خود، در ایران و جامعه بین‌المللی، الآن روایت دبه‌دهی طرف غربی درمقابل ایران، تبدیل به این روایت شده که ایران صلح و توافق نمی‌خواهد.

این فضای نامناسب و غیرمنصفانه را ایران پیش از این، هم در دوران ملی شدن صنعت نفت و هم در دوران تجاوز و جنگ هشت ساله عراق علیه ایران تجربه کرده است. وقتی که ایران در نیمه دوم حکومت دکتر مصدق یا در سال‌های پایانی جنگ عراق قربانی ماجرا بود، چینش خبر و تبلیغات طوری بود که کشور را به ناحق، متارکه‌زن‌اپذیر و تنافع‌ناپذیر جلوه دهند، ولی بی‌توجهی لازم و کافی به دیپلماسی مردم‌محور و اطلاع‌رسانی رسانه‌ای، ماجرا را علیه ایران بازنمایی کرد.

این نتیجه برای ایران مطلوب نیست و به نظر می‌رسد ایران در حوزه تبلیغات، دیپلماسی عمومی و ازجمله بازی با افکار عمومی، ارتباط با رسانه‌ها، اندیشکده‌ها، اتاق‌های فکر و لابی‌ها ضعیف عمل کرده و موفقیتی در این‌خصوص کسب نکرده است. در زمینه سیاست خارجی اتحاده اروپا باید گفت علی‌رغم اینکه سیاست این اتحادیه نوکری و پیروی کامل و بی‌چون و چرا از آمریکا نیست، ولی به‌هیچ‌وجه هم‌نمی‌توانند آقایی و رهبری آمریکا را نادیده بگیرند. این درباره کل اروپاست ولی درمورد بریتانیا باید گفت این کشور خود را متحد راهبردی و شریک دائمی و استراتژیک آمریکا می‌داند. البته انگلیسی‌ها بیشتر به این اتحاد اعتقاد دارند تا آمریکایی‌ها؛ آمریکایی‌ها خیلی احترام نمی‌کنند، بریتانیایی‌ها هستند که در این مساله مدام افتخار می‌کنند و این را جدر داخل کشور و چه در اروپا مایه مباهات می‌دانند و تمایل دارند که نشان دهند با آمریکا روابط ویژه‌ای دارند و در جامعه بین‌المللی تنها متحد همیشگی آمریکا محسوب می‌شوند. برای همین در جاهایی مثل ماجرای جنگ عراق که جامعه بین‌المللی با آمریکا هم‌سو نبود، لندن با واشنگتن همراهی کامل کرد. در چندماهی که از استعفای اجباری بوریس جانسون نخست‌وزیر انگلستان ایرانی روی آن بحث داشتند که ایران از این دو مورد کوتاه آمد و در یکی دو مورد هم آنها کوتاه آمدند و به یک نتیجه نزدیک رسیدند.

بعد از ارائه پیشنهاد آمریکایی‌ها به ایران و دریافت پاسخ‌ها و پیشنهادهای تهران، منابع غربی مدعی شدند این ۳ یا ۴ مورد اختلاف که قرار بود حل‌وفصل شود در هفته اخیر ایران به ۲۰ نکته جدید تغییر یافته است. ایران می‌گوید این نکته‌ها و مطالبات جدید نسبت‌داده‌شده از دل همان ۳، ۴ مورد قبلی استخراج شده است. حال آن که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها هم می‌گویند این نکات جدید است. اگر نظر آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها واقعیت داشته باشد طبیعتا این برداشت القا می‌شود که ایران به اصطلاح عوام، دبه کرده است؛ درحالی‌که ایران می‌گوید آن مواردی که فکر کردند از آن چشم‌پوشی کرده‌ایم واقعیت نداشته و ما حق خود را می‌خواهیم. درنتیجه، کار به جایی رسیده که به دلیل کم‌کمی ایران در اطلاع‌رسانی شفاف روایت خود، در ایران و جامعه بین‌المللی، الآن روایت دبه‌دهی طرف غربی درمقابل ایران، تبدیل به این روایت شده که ایران صلح و توافق نمی‌خواهد.

این فضای نامناسب و غیرمنصفانه را ایران پیش از این، هم در دوران ملی شدن صنعت نفت و هم در دوران تجاوز و جنگ هشت ساله عراق علیه ایران تجربه کرده است. وقتی که ایران در نیمه دوم حکومت دکتر مصدق یا در سال‌های پایانی جنگ عراق قربانی ماجرا بود، چینش خبر و تبلیغات طوری بود که کشور را به ناحق، متارکه‌زن‌اپذیر و تنافع‌ناپذیر جلوه دهند، ولی بی‌توجهی لازم و کافی به دیپلماسی مردم‌محور و اطلاع‌رسانی رسانه‌ای، ماجرا را علیه ایران بازنمایی کرد.

تحلیل رسانه‌های غربی و حتی رسانه‌های ضدغربی درخصوص سختی‌های زمستان پیش‌رو برای اروپایی که با بحران گاز مواجه است را چه میزان به واقعیت نزدیک می‌دانید؟

این سوال دو بعد دارد. یک بعد فضای نسبتا مطمئنی است که از پیروزی یا پیشروی روسیه در برخی رسانه‌های ایران نشات می‌گیرد که این، نقطه مقابل فضای سنگین و سیاه رسانه‌های غربی است که مدام از ضعف، عقب‌نشینی و شکست روسیه سخن می‌گویند. به نظر من، در هر دوی این‌ها اغراق وجود دارد، چون درمورد جنگ کنونی اوکراین، نه روسیه و نه آمریکا و اروپا آن‌چیزی که پیش‌بینی کردند اتفاق نیفتاد. روسیه نتوانست اوکراین را همچون کریمه به‌سرعت شکست دهد، و تصرف کند. حامیان اوکراین نیز نتوانستند روسیه را به‌سرعت از پا دربیاورند و هیچ‌یک به اهداف قطعی خود نرسیدند. در ایران جنبه روسی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در رسانه‌های خارج از کشور به‌خصوص رسانه‌های فارسی زبان هم برعکس است. نکته دیگر آن است که مدام صحبت از این می‌شود که ایران به اروپا و دیگر مناطق جهان گاز و نفت بدهد و مساله گسترش سریع فروش و صادرات حامل‌های انرژی را مطرح می‌کنیم که از آن نهایت استفاده زودبازده را داشته باشیم. همان‌طور که قبل و برخی کشورهای دیگر از این فرصت استفاده کردند. من فکر می‌کنم ایران اگر درک راهبردی داشته باشد می‌تواند در این مسأله دیگر، وارد و فرای بحث انرژی از ماجرای اوکراین درس بگیرد و استفاده کند. برای مثال، یک مورد این است که اوکراین حجم بسیار زیادی، دست‌کم بیش از نیمی از سیستم سیمکشی بخش صنایع خودروسازی غربی را تامین می‌کند. سیم‌کشی ماشین‌های سواری و سنگین اروپایی و آمریکایی، در کنار کیت‌های الکترونیکی صنایع خودروسازی که در شرق اوکراینیا تولید می‌شود، موجب بروز بحران جدی در تولید خودرو در کشورهای غربی شده است. تا جایی که الآن برای اولین بار، در نیم‌قرن اخیر، در اروپا، برای خرید خودروی سواری نو، لیست انتظار پیدا شده است و همین موضوع باعث شده خیلی از ماشین‌هایی که تولید کرد و مشتری خاص دارد (مثل پورشه) قیمت دست‌دوم خیلی گم استفاده شده آن، بیشتر از قیمت نوی آنها باشد. چون برای تهیه نوی آن باید یک‌سال در صف بایستید و پول بدهید ولی دست‌دوم خیلی تمیز آن موجود است و همین الآن می‌توانید آن را بخرید.

بخشی از این، به‌خاطر مساله تجهیزات فنی اوکراینی است که به صنایع خودروسازی غربی می‌آمد. ایران خودرو و سایپا، ۱۰۰ سال هم پراید و سمند تولید کنند، در چنین شرایطی نمی‌توانند جایی در بازار دنیا کنند. ولی با یک برنامه‌ریزی درست و روابط متعارف و متوازن با دنیا، به‌راحتی می‌توان با نیروی صنعتی کارآمد، ارزان و جوان و فناوری مناسبی که در ایران وجود دارد، ایران می‌توانست در تولید، تجهیزات صنعتی که قبلا در اوکراین درست می‌شد، شریک شده و در اروپا و کشورهای دیگر به‌عنوان یک شریک صنعتی جدید، فعال و مستمر تثبیت شود. فقط همین یک نمونه، در صورت اجرایی شدن، به‌جهت اقتصادی ایران را متحول می‌کرد و می‌کند.

همچنین وقتی در چرخه اقتصاد، تجارت، سرمایه‌گذاری و صنعت دنیا سهم و جایگاهی خاص و غیرقابل نادیده‌گرفتن داریم، آن‌وقت تحریم شما سخت و گاهی ناممکن می‌شود. وقتی تحریم ایران راحت بود که بودونبود شما در بازار دنیا به ما محسوس نباشد یا بتوان از آن صرف‌نظر کرد. تا الآن این تحریم‌ها روی ایران موثر بوده، البته نابودکننده نبوده است ولی تاثیراتی داشته است. برای اینکه سهم ایران از بازارهای صنعتی و اقتصادی و تجاری دنیا محدود و قابل اغماض است. هرچقدر ایران بتواند احتمال این نادیده‌گرفتن را از طریق مشارکت جدی، واقعی و مستمر در اقتصاد جهان پائین بیاورد، تحریم کردن مجدد ایران دشوارتر می‌شود و حتی در صورت امکان، احتمال اتحاد و توافق کامل اروپا و آمریکا درباره آن به‌دست نمی‌آید و مشارکت همه‌جانبه بازارهای پولی و صنعتی دنیا با چنین تحریمی ناممکن خواهد بود. البته باید توجه داشت که توسعه پایدار، کامل، گسترده و عمیق ایران، بدون تعامل و سرمایه‌گذاری خارجی ممکن نیست. در انرژیا با خلا و در ادامه شرایطی که ایران دارد و بدون توافق با جامعه بین‌المللی این هدف هرگز به‌طور کامل به‌دست نمی‌آید.

همان‌طور که می‌دانید در مقطعی که قرار بود برگزیت در انگلستان به رای گذاشته شود، موافقان آن، چشم‌اندازها، اهداف و استدلال‌هایی را مطرح می‌کردند که امروز و با گذشت حدود دو سال از آن روزها، بخش قابل توجهی از این چشم‌انداز ترسیم‌شده تحقق پیدا نکرده است. اصلی‌ترین موانع تحقق این اهداف را مشخصا چه مواردی می‌دانید؟

برای پاسخ به این سوال باید مقداری به گذشته رفت. زمانی که ماجرای برگزیت اتفاق افتاد نبود اصلی بین دو جناح بود. اما درباره دیدگاه افکار عمومی نسبت به روسیه می‌توان گفت دید تقریبا مشخصی شکل گرفته ناگزیر و مصلحتی میان آنها شکل گرفته است. بنابراین دیدگاه لیز تراس که روزگاری مخالف برگزیت بود الآن به این تبدیل شد که برگزیت، مساله‌ای است که اتفاق افتاده و بریتانیا دیگر عضو اتحادیه اروپا نیست ولی باید تلاش کرد تنش‌ها را به حداقل رساند و این همگرایی را به‌خصوص در خصوصت با روسیه بیشتر کرد. این نگاهی است که درنهایت و کم‌وبیش همان نگاه دولت جانسون است. واقعیت این است که اقتصاد اروپا در سال‌های اخیر دچار بحران جدی شده و درمیان کشورهای سطح بالای این قاره، بیشترین ضرر و خسارت متوجه بریتانیا بوده است. در چنین شرایطی، طبیعی است اینرا این کشورها به همگرایی منطقه‌ای بیشتر از قبل می‌شود و نکته قابل توجه درایناره آنکه هیچ‌یک از شعارهای قبلی تاکنون جواب نداده است.

> لیز تراس سال ۲۰۰۹ درحالی که متاهل و دارای فرزند بود، روابط نامشروعش با یک نماینده متاهل دیگر رسانه‌ای شد و زمانی که این مساله افشا شد، حتی در آستانه اخراج از حزب محافظه‌کار هم قرار گرفت اما جامعه الآن تغییر کرده و به تبع آن، ارزش‌های سیاسی حاکم بر بریتانیا هم عوض شده است. دیگر کمتر کسی به این موضوع توجه دارد. اگر هم توجه داشته باشند، سعی می‌کنند آن را چندان جدی نگیرند

در خلال بحث به نظر روسای جمهور آمریکا درخصوص برگزیت اشاره کرد. بر فرض مثال شاید بتوان موافقت یا مخالفت ترامپ با این مساله را با توجه به شناختی که نسبت به شخصیت تاجرمسلک و دغدغه‌های اقتصادی شخص او داریم تا میزانی قابل توجیه جمع‌بندی کنیم اما چنانچه بخواهیم نظر و دغدغه سایر سیاستمداران آمریکایی را در این میان مورد بررسی قرار دهیم، چه مولفه‌هایی را می‌توانیم اصلی‌ترین دغدغه مقامات این کشور در رابطه با یکی از جدی‌ترین شکرباشان بدانیم؟ پیش‌بینی آمریکا از نتیجه همه‌پرسی برگزیت چه بود و کاخ‌سفید چه چشم‌اندازی پیش‌روی روابط واشنگتن-لندن می‌دید؟

این سوال چند لایه مختلف دارد. به‌طور سنتی عمدتا جمهوری‌خواهان آمریکا مخالف پیمان‌های منطقه‌ای در اروپا و مکان‌های دیگر بودند و هستند، اما دموکرات‌ها به این مساله تا حدی علاقه دارند. اتفاقا از فرط اطمینانی که به شکست پروژه برگزیت وجود داشت، اوباما در ماه پایانی منتهی به رفراندوم برگزیت، به صراحت و آشکارا وارد صحنه شد و از ماندن بریتانیا در اتحادیه اروپا دفاع و با برگزیت مخالفت کرد. الآن که تحلیلگران درباره آن زمان صحبت می‌کنند و مقاله و کتاب درباره آن می‌نویسند، تاکید می‌کنند که بهتر است بگوییم یکی از دلایلی که برگزیت با رای ناچیزی برنده شد، این دخالت مستقیم اوباما بود، یعنی اوباما با این موضع‌گیری عملا آب به آسیاب مخالفان ریخت و اظهارنظرش به دخالت در تصمیم‌گیری مردم بریتانیا تعبیر شد. شاید او نیت بدی نداشت و می‌خواست درباره آنچه نسبت به درست بودنش اطمینان دارد، برای آینده سرمایه‌گذاری کند، ولی اعلام نظر او به توهین به اراده مردم بریتانیا تعبیر شد.

نکته دیگر این است که باید توجه داشته باشیم بریتانیا به نسبت فرانسه و آلمان، بریتانیا در اقتصاد و صنعت و تجارت و سرمایه‌گذاری نقش کوچک‌تری دارد، به‌خصوص در زمینه صنعت افت کرده و تقریبا جایگاه دو و سه نسبت به کشورهای متوسط داشته و در صنعت و سرمایه‌گذاری جایگاه بالاتری دارد. البته لندن همچنان نقش دلالی و واسطه‌گری خود در بازارهای جهانی را حفظ کرده و فرانسه و آلمان یا کشورهای نفت‌خیز همچون نروژ و جاهای دیگر به نفع بریتانیا از این ظرفیت‌ها چشم‌پوشی کند. این عملا نه عاقلانه است و نه شدنی.

در زمینه استراتژیک، نظامی و تصمیم‌گیری‌های کلان منطقه‌ای و بین‌المللی، همچنان بریتانیا شریک اصلی اروپا و آمریکا باقی مانده و تفاوتی نمی‌کند دموکرات‌ها سرکار باشند یا جمهوری‌خواهان. در این شرایط امکان حذف بقیه عناصر اروپایی نیست ولی امکان دارد آمریکا به بریتانیا ترجیح داده شود. ضمن اینکه تصور انگلیسی‌ها مبنی‌براینکه آمریکایی‌ها حاضر هستند در این قمار به هر قیمتی به نفع آنها و علیه بقیه وارد شوند، هیچ‌وقت اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد. نه به صلاح آمریکاست و نه اساسا تصمیم گیرندگان کلان در آمریکا از هر دو حزب حاکم؛ چه دموکرات‌ها و چه‌جمهوری‌خواهان این طور نیستند که بخواهند ۱۰۰ درصد اروپا را به نفع بریتانیا نادیده بگیرند. اگر مساله برگزیت اتفاق نمی‌افتاد، ولی چارلز سوم ۷۰ سال ولیعهد بوده و آموزش پادشاهی دیده است. باید توجه کرد یک زمانی درمورد پادشاه یا ملکه یا رهبر سیاسی

> تصور می‌کنم که چارلز، به واسطه آشنایی‌ای که با اسلام، خاورمیانه و حتی با فرهنگ و هنر ایران دارد، روابط تهران-لندن قدری تعدیل شود ولی این تعدیل صرفا جنبه تشریفاتی و غیرنقدی ماجراست. نقد ماجرا، اتحاد بین بریتانیا و آمریکا و بعد با کشورهای عربی به‌خصوص سعودی و رژیم‌صهیونیستی است. ما تصور می‌کنم که چارلز، به واسطه آشنایی‌ای که با اسلام، خاورمیانه و حتی با فرهنگ و هنر ایران دارد، روابط تهران-لندن قدری تعدیل شود ولی این تعدیل صرفا جنبه تشریفاتی و غیرنقدی ماجراست. نقد ماجرا، اتحاد بین بریتانیا و آمریکا و بعد با کشورهای عربی به‌خصوص سعودی و رژیم‌صهیونیستی است. به نظر می‌رسد که ایران نباید امیدی به تغییر دراماتیک پادشاهی چارلز به‌نفع یا علیه ایران داشته باشد

ادامه از صفحه ۷

ادامه از صفحه ۲

جایگاه واقعی و بدون توهم خود در اتحادیه اروپا باشد. هر چند فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها همیشه قصد نخواهند داشت تا در ریاست بر اتحادیه اروپا با لندن شریک شوند اما واقعیت آن است که آینده بریتانیا در همین همجواری و اتحادیه‌های منطقه‌ای و تعامل کامل با اروپا است. براساس این دیدگاه، باید پذیرفت آن امپراتوری دیگر وجود خارجی ندارد و مرده است. بیشتر، جوانان و طبقه متوسط نکتوکرات جدید به این دیدگاه علاقه‌مند هستند. دیدگاه دومی که بیشتر طبقات روستایی، شهرهای کوچک، افراد تحصیل‌نکرده، افراد مسن و بعضا خارجی‌هایی که در بریتانیا به جایی رسیده‌اند به‌دنبال آن هستند و دیدگاهی افراطی محسوب می‌شود آن است که در حق بریتانیا، ظلم تاریخی شده و شرایط آن باید به دوران شکوه واستعمار پیش از جنگ جهانی دوم برگردد. آنان همچنین اعتقاد دارند که حق بریتانیا در جامعه بین‌المللی و به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی، دیپلماسی و نفوذ سیاسی بیشتر از وضع کنونی آن است و این هدف (افزایش نفوذ و اثرگذاری) هرگز در اتحادیه اروپا به‌دست نمی‌آید. دلیلش راهم این عنوان می‌کنند که اتحادیه اروپا تحت سلطه فرانسه و آلمان قرار دارد. دو کشوری که رقیب دیرینه بریتانیا هستند و به اعتقاد آنان، اجازه نمی‌دهند بریتانیا به حق خود در اروپا برسد. بنابراین و براساس این استدلال‌هاست که می‌گویند باید این حق را در جاهای دیگر جست‌وجو کرد. اول آمریکا و کانادا؛ بعد حضور سازمان‌های بین‌المللی، قراردادها و کمپانی‌ها در این کشور برقرار است که کمک‌کننده به اقتصاد کشور بوده. ضمنا از جهت حقوق تجاری، لندن همچنان برای خیلی‌ها ملاک قضاوت است و دادگاه‌هایی که در لندن وجود دارد این نقش جهانی خود را حفظ کرده‌اند. بانک‌ها و موسسات اعتباری جهانی نیز کماکان در بریتانیا وجود دارد، ولی درمجموع این طور نیست که آمریکایی‌ها بتوانند در مقایسه با بقیه کشورها به‌خصوص فرانسه و آلمان یا کشورهای نفت‌خیز همچون نروژ و جاهای دیگر به نفع بریتانیا از این ظرفیت‌ها چشم‌پوشی کند. این عملا نه عاقلانه است و نه شدنی.

در زمینه استراتژیک، نظامی و تصمیم‌گیری‌های کلان منطقه‌ای و بین‌المللی، همچنان بریتانیا شریک اصلی اروپا و آمریکا باقی مانده و تفاوتی نمی‌کند دموکرات‌ها سرکار باشند یا جمهوری‌خواهان. در این شرایط امکان حذف بقیه عناصر اروپایی نیست ولی امکان دارد آمریکا به بریتانیا ترجیح داده شود. ضمن اینکه تصور انگلیسی‌ها مبنی‌براینکه آمریکایی‌ها حاضر هستند در این قمار به هر قیمتی به نفع آنها و علیه بقیه وارد شوند، هیچ‌وقت اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد. نه به صلاح آمریکاست و نه اساسا تصمیم‌گیرندگان کلان در آمریکا؛ از هر دو حزب حاکم؛ چه دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان این طور نیستند که بخواهند ۱۰۰ درصد اروپا را به نفع بریتانیا نادیده بگیرند. اگر مساله برگزیت اتفاق نمی‌افتاد، ولی چارلز سوم ۷۰ سال ولیعهد بوده و آموزش پادشاهی دیده است. باید توجه کرد یک زمانی درمورد پادشاه یا ملکه یا رهبر سیاسی ماجرا ملکه مجبور شد عذرخواهی کند و دربار کلا تصمیم گرفت روش خود را بازنگری کند. از مرگ دایانا تا سال ۲۰۱۲، دربار سیاست کاملا هوشمندانه‌ای برای ترمیم چهره تخریب شده خود در پیش گرفت که شروع آن با مرگ دایانا بود. یعنی مثلا فرزندان را مدرسه عادی بردند، مردمی ترشدند و فاصله خود با مردم را کم کردند. مالیات پرداخت کردند، در ریخت‌وپاش و اشرافیتی که در چشم مردم بود هم تجدیدنظر کردند. این روند، از سال ۱۹۹۷ شروع شد، زمانی که نظرسنجی‌ها نشان داد مردم نسبت به دربار به‌خصوص پرنس چارلز و تاحدی خود ملکه حس خوبی ندارند و با اینکه عذرخواهی کرده‌اند نفرتی درحال ایجاد شدن است. ۱۵ سال طول کشید تا با یک برنامه‌ریزی دقیق و گام‌به‌گام، این تیمم چهره صورت بگیرد و این تغییر نگاه مردم انجام شود یعنی تا سال ۲۰۱۲ و المپیک لندن زمان برد! این ۱۵ سال واقعا دوره سختی برای ملکه الیزابت بود، چون اوتحت ف